

سلام الاضلاع

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

« پایان نامه‌ها کاشنلسی اشته »

شته فرهنگ و زبان‌های بلستان

مؤلف: —

صتجو و ربار مشخصیت‌های تاریخی و لسطیری

پیش از اسلام و ر پنجه نظمی

لستان فرهنگ:

سدرکار خانم کتیرکتایون منزو اپور

لستان مشاور:

سدرکار خانم کتیرسهیل اصارمی

محقق:

طیبه هنایی

ورودی ۱۳۸۲

تقدیم به:

پدر و مادرم که هر چه دارم از آنهاست.

و با سپاس از:

سرکار خانم دکتر کتایون مزداپور، استاد راهنمای محترم، که اگر راهنمایی‌های دانشمندانه‌شان نبود، این پایان‌نامه شکل نمی‌گرفت.

و سرکار خانم دکتر صارمی، استاد مشاور پایان‌نامه که روی گشاده و ارشادات عالمانه‌شان، نکته‌ها به من آموخت.

چکیده فارسی:

در این پژوهش سه منظومه هفت پیکر، خسرو و شیرین و اسکندرنامه از پنجه نظامی گنجوی مورد بررسی قرار می‌گیرد. ابتدا خلاصه‌ای از این منظومه‌ها آورده می‌شود، سپس روایت نظامی از شخصیت‌های بهرام گور (هفت پیکر)، خسرو، و شیرین، بهرام چوبینه و فرهاد (خسرو و شیرین)، اسکندر و خضر (اسکندرنامه) با گزارش فردوسی از آنان مورد مقایسه قرار می‌گیرد. هر یک از این شخصیت‌ها از نظر تاریخی و اسطوره‌ای بررسی می‌شوند. در پایان تأثیر پذیری نظامی گنجوی از ادبیات و تاریخ پیش اسلام و چگونگی تبدیل شخصیت‌های تاریخی به اسطوره و اطلاق ویژگی‌های اسطوره‌ای به شخصیت‌های تاریخی مورد بحث واقع می‌شود.

کلید واژه‌ها: خسرو و شیرین، هفت پیکر، اسکندرنامه، نظامی، فردوسی، شخصیت، اسطوره.

چکیده فارسی

۱..... پیش گفتار.....

۳..... فصل اول: زندگی و آثار نظامی.....

۷..... فصل دوم: خسرو و شیرین.....

بخش ۱ - خلاصه منظومه خسرو و شیرین به روایت نظامی..... ۸.....

بخش ۲ - مقایسه روایت نظامی و فردوسی از خسرو و شیرین..... ۵۰.....

بخش ۳ - بررسی تاریخی شخصیت های منظومه خسرو و شیرین..... ۷۱.....

- بهرام چوبین

- خسرو پرویز

- شیرین

- فرهاد

۹۲..... فصل سوم: هفت پیکر.....

بخش ۱ - خلاصه زندگی بهرام گور به روایت نظامی..... ۹۳.....

بخش ۲ - مقایسه روایت نظامی و فردوسی از زندگی بهرام گور..... ۱۱۲.....

بخش ۳ - بررسی تاریخی شخصیت بهرام گور..... ۱۱۹.....

بخش ۴ - بررسی اسطوره ای بهرام..... ۱۲۲.....

۱۲۵..... فصل چهارم: اسکندر نامه.....

بخش ۱ - خلاصه منظومه اسکندرنامه به روایت نظامی..... ۱۲۶.....

بخش ۲ - مقایسه روایت نظامی و فردوسی از اسکندر..... ۱۴۰.....

بخش ۳ - بررسی تاریخی شخصیت های منظومه اسکندر نامه..... ۱۵۲.....

بخش ۴ - بررسی اسطوره ای شخصیت های منظومه اسکندرنامه..... ۱۵۵.....

- اسکندر

- خضر

۱۸۱..... خلاصه سخن.....

۱۸۲..... کتابنامه.....

۱۸۶..... چکیده انگلیسی.....

پیشگفتار

پژوهش حاضر با عنوان «جست و جو درباره شخصیت‌های تاریخی و اساطیری بیش از اسلام در پنجه نظامی» شامل: پیش گفتار، چهار فصل، نتیجه گیری، کتابنامه و چکیده‌های فارسی و انگلیسی است.

در فصل اول؛ شرحی از زندگی نظامی و آثار او آمده است و علت حذف منظومه‌های «مخزن الاسرار» و «لیلی و مجنون» در پژوهش ذکر گردیده است.

در فصل دوم؛ منظومه خسرو و شیرین نظامی مورد بررسی قرار گرفته است. به این ترتیب که در بخش اول آن خلاصه‌ای از این منظومه آورده شده است و در بخش دوم؛ این روایت با گزارش فردوسی در همین زمینه مقایسه گردیده و سپس در بخش سوم به بررسی تاریخی شخصیت‌های آن یعنی بهرام چوبین، خسرو پرویز، شیرین و فرهاد پرداخته شده است.

فصل سوم؛ که به بررسی هفت پیکر می‌پردازد از چهار بخش تشکیل شده است:

بخش اول: خلاصه زندگی بهرام گور به روایت نظامی

بخش دوم: مقایسه روایت نظامی و فردوسی از زندگی بهرام گور

بخش سوم: بررسی تاریخی شخصیت بهرام گور

بخش چهارم: بررسی اسطوره بهرام

در فصل چهارم از این پژوهش منظومه اسکندرنامه به همان ترتیب منظومه‌های دیگر بررسی

می‌شود:

بخش اول: خلاصه منظومه اسکندرنامه به روایت نظامی

بخش دوم: مقایسه روایت نظامی و فردوسی از اسکندر

بخش سوم: بررسی تاریخی شخصیت‌های منظومه اسکندرنامه (اسکندر و خضر)

بخش چهارم: بررسی اسطوره‌ای شخصیت‌های اسکندر و خضر

هدف از این پژوهش، بررسی تأثیرپذیری ادبیات فارسی دری از ادبیات پیش از اسلام و نحوه

انتقال این میراث فرهنگی به دوره های بعدی است.

در این پژوهش تأثیرپذیری نظامی گنجوی از ادبیات و تاریخ پیش از اسلام با ذکر شواهد و

منابع نشان داده شده است و نیز خاستگاه‌های تاریخی شخصیت‌ها در این آثار مشخص گردیده است

و همچنین چگونگی تبدیل برخی از این شخصیت‌ها به اسطوره و یا اطلاق برخی ویژگی‌های اسطوره‌ای

به شخصیت‌های تاریخی مورد بررسی قرار گرفته است و گرایش نظامی به استفاده از اسطوره‌ها در خلال منظومه‌ها مورد بحث واقع شده است.

روش کار در این پژوهش بر اساس روش کتابخانه‌ای است با مطالعه، فیش برداری و بررسی منابع مکتوب مربوط به تاریخ قرون اولیه اسلامی، آثار نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی در مورد تاریخ باستان و به ویژه عصر ساسانی برای منظومه‌های هفت پیکر و خسرو و شیرین، منابع مذهبی و غیرمذهبی به جا مانده از پیش از اسلام و منابع اسلامی درباره شخصیت‌های مربوطه و تصاویر و نگاره‌های به جا مانده از دوران های باستان انجام گرفته است.

فصل اول

زندگی و آثار

« نظامی »

زندگی نده و آثار نظم‌ی گنجوی

جمال الدین ابومحمد الیاس بن یوسف. نظامی، از شاعران بزرگ فارسی است که او را در شمار آن پنج تن ستارگان شعر: فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ نام می‌برند.

نظامی از شاعران سده ششم، عصر سلجوقی است که پنج گنج او پرآوازه‌ترین منظومه زبان فارسی است. نظامی به سال‌های ۵۳۰ - ۵۴۰ هجری در گنجه، در سرزمین اران به دنیا آمد. گروهی از تذکره نویسان اصل او را از عراق، نواحی قم و نقرش، می‌دانند که پدرش، یوسف، به گنجه کوچید و وی در آنجا به جهان آمد. مادرش زنی کُرد تبار و رئیس نام بود:

گر مادر من رئیسۀ کُرد مادر صفتانه پیش من مرد
از لابه گری کرا کنم یاد تا پیش من آردش به فریاد

دایی نظامی که در پرورش او مؤثر بود عمر نام داشت:

گر خواجه عُمَر که خال من بود خالی شدنش وبال من بود
از تلخ گواری نواله‌ام در نای گلو شکست ناله‌ام

از بررسی آثار نظامی چنین استنباط می‌شود که وی تمام عمر خود را در گنجه به سر برده است، هر چند که از زادگاهش خشنود و راضی نیست و گهگاهی نیز به این نکته اشاره می‌کند،

نظامی که در گنجه شد شهربند مباد از سلام تو نا بهره‌مند
نظامی ز گنجینه بگشای گنج گرفتاری گنجه تا چند چند

شروان شاه امیر شروان و دارای ولایت دربند با شاعر نظامی نوشت و خواند داشت و یکبار کنیزک زیبایی، آفاق نام، از ترکان بیچاق، به شاعر هدیه کرد که با این هدیه عشق هم به خانه شاعر راه یافت.

نظامی با زنی که امیر دربند او را تحفه فرستاده بود، ازدواج می‌کند؛ و او را عاشقانه دوست می‌دارد. از گفته‌های او پیداست که خسرو و شیرین یادگار دوران خوش زندگی با آفاق است و گویا در جوانی چشم از جهان فرو بست. نظامی در منظومه خسرو و شیرین به همین موضوع اشاره دارد:

در این افسانه شرط است اشک راندن
به حکم آنکه آن کم زندگانی
سبک رو چون بت قیچاق من بود
همایون پیکری نغز و خردمند
گلابی تلخ بر شیرین نشانند
چو گل بر باد شد روز جوانی
گمان افتاد خود کافاق من بود
فرستاده به من دارای دربند..

از همین بیت‌ها بر می‌آید که نظامی را پسری از این زن بوده است محمد نام:

اگر شد تُر کم از خرگه نهانی | خدایا تُرک زادم را تو دانی

نظامی پس از مرگ این زن، زنی دیگر گرفت، این زن نیز در جوانی درگذشت، و نظامی ناگزیر زنی دیگر اختیار کرد. اما از بخت بد او، زن سوم هم درگذشت.

در *شرفنامه* به این نکته‌ها بر می‌خوریم:

مرا طالعی طرفه هست از سخن
در آن عید کان شکر افشان کنم
چو حلوای شیرین همی ساختم
چو بر گنج لیلی کشیدم حصار
کنون نیز چون شد عروسی به سر
که چون نو کنم داستان کهن
عروسی شکرخنده قربان کنم
ز حلوا گری خانه پرداختم
دگر گوهری کردم آنجا نثار
به رضوان سپردم عروس دگر

مروری در آثار نظامی نمایان گر تلاش بسیار او در فراگیری و کسب دانش‌های زمان است،

به بازی نبردم جهان را به سر
نختم شبی شاد بر بستری
که شغلی دگر بود جز خواب و خور
که نگشادم آن شب ز دانش دری

و همینطور در این دو بیت زیر به این نکته با ظرافت اشاره می‌کند که بی فرا گرفتن دانش و تنها با

تکیه بر فکر و قریحه به پایگاه بلند نمی‌توان دست یافت:

بدین دل فریبی سخن‌های بکر
سخن گفتن بکر جان سفتن است
به سختی توان زادن از راه فکر
نه هر کس سزای سخن گفتن است

چون شاعر در فراگیری علوم رایج رنج می‌برد و هم روزگاراناش را از خود پایین‌تر می‌یابد، به

خودستایی می‌پردازد:

ز چندین سخن گو سخن یاد دار
سخن چون گرفت استقامت به من
منم سرو پیرای باغ سخن
سخن را منم در جهان یادگار
قیامت کند تا قیامت به من
به خدمت میان بسته چون سرو بن

از سخن و شعر نظامی می‌توانیم این گونه استنباط کنیم انسانی وارسته و به دور از وابستگی‌های دنیوی بوده و به ویژه از پیوستن به دربارها و دولت پرهیز و دوری جسته است:

از صحبت پادشه پرهیز	چون پنبه خشک از آتش تیز
زان آتش اگر چه پر نور است	ایمن شده آن کسی که دور است
پروانه که نور شمعش افروخت	چون بزم نشین شمع شد سوخت (نظامی، ۱۳۳۳، ص ۷۹)
و درجایی دیگر می‌نویسد:	
پایین طلب خسان چه باشی	دست خوش ناکسان چه باشی؟
گردن چه نهی به هر قفایی	راضی چو شوی به هر جفایی؟
می‌باش چو خار حربه بر دوش	تا خرمن گل کشی در آغوش (همان، ۱۳۳۳، ص ۷۹)

نظامی دیوان بزرگی شامل غزل‌ها و قصیده‌ها و .. داشته که شمار بیت‌های آن را دولت‌شاه سمرقندی بیست هزار بیت دانسته، ولی از همه آن جز اندکی به جا نمانده است که دردفتری به نام گنجینه گنجوی به اهتمام وحید دستگردی فراهم آمده است.

نظامی غیر از دیوان خود، پنج مثنوی مشهور به نام خمسه یا پنج گنج دارد که آنها را عاده خمسه نظامی گویند.

۱- **مخزن الاسرار**: که اولین ثمره عزلت و ریاضت شاعر بود، در عین حال اولین تجربه عمده شاعرانه عصر وی در پیوند شعر با شرع بود. این اثر به شیوه حدیقه سنایی نظم شد، شاعر، شعر را از «مصطبه» آزاد کرده بود و به صومعه و دنیای زهد و عرفان کشانده بود. زبان این منظومه، با وجود زیبایی دشوار و محتوایش، با وجود اشتغال بر وعظ و تحقیق از جنس آنچه در حدیقه سنایی توجه به خاص اهل خانقاه را بر می‌انگیخت، نبود.

این مثنوی مشتمل بر حدود ۲۲۶۰ بین در بحر سریع است که شاعر آن رابه نام فخرالدین بهرام شاه بن داود پادشاه ارزنگان سروده است.

چون در این مثنوی شخصیت برجسته‌ای مورد توجه قرار نگرفته است و به کلی مشتمل بر مواعظ و حکم است در حوضه بحث و پژوهش ما در این تحقیق واقع نشده است.

۲- **خسرو و شیرین**: دومین منظومه پنج گنج می‌باشد. خسرو و شیرین در ۶۵۰۰ بیت به بحر هزج مسدس مقصور و محذوف است و راجع به داستان عشق بازی خسرو پرویز با شیرین شاهزاده‌ای ارمنی تبار، ساخته شده و بر اتابک شمس‌الدین محمد جهان پهلوان ایلگر تقدیم شده است. نظامی این منظومه را به سال ۵۷۶ هـ. ق به پایان رسانید.

۳- **لیلی و مجنون**: سومین منظومه نظامی است آن را در سال ۵۸۴ هـ. ق به نام شروانشاه ابوالمظفر اخستان بن منوچهر ساخته است. در آن زمان نظامی نزدیک پنجاه سال داشت و پسرش محمد، چهارده ساله بود. این منظومه را نظامی در ۴۷۰۰ بیت و در مدتی کمتر چهار ماه به نگارش درآورد. انگیزه عمده نظامی در نظم این قصه، جستجوی یک مدینه فاضله احتمالی در یک محیط دیگر بود، در قلمرو سنت‌ها و تقالید اعراب بادیه. داستان عشق غم‌انگیز مجنون (قیس بن ملوح) از قبیله بنی عامر با دختری به نام لیلی از قبیله بنی سعد، که حاصل آن مهجوری و ناکامی شد و عاشق و معشوق هرگز به وصال نرسیدند و در نامرادی، عمر به پایان آوردند.

این دفتر از منظومه **خمسه نظامی** نیز به علت اینکه ریشه در داستان عربی دارد و در دیار عرب اتفاق افتاده و شخصیت‌های اول آن نیز عرب می‌باشند، در حوزه تحقیق و پژوهش ما قرار نگرفته است، زیرا همان طور که می‌دانید حیطة پژوهشی ما جستجوی داستانی و تاریخی شخصیت‌های پنجه نظامی در ایران پیش از اسلام می‌باشد.

۴- **بهرام نامه، هفت پیکر**: یا **هفت گنبد** است، که شاعر به سال ۵۹۳ هـ. ق به نام علاءالدین کرپ ارسلان، پادشاه مراغه در ۵۱۳۶ بیت ساخته و به وی تقدیم داشته است. این منظومه درباره داستان بهرام گور (بهرام پنجم ساسانی، ۴۲۰-۴۳۸ میلادی) است که از قصص معروف دوره ساسانی بوده است. در این منظومه، نخست نظامی شرحی از سرگذشت بهرام را در کودکی و جوانی تا وصول به سلطنت و کارهای به نام او آورده و آنگاه به داستان او با هفت دختر از پادشاهان هفت اقلیم اشاره کرده است، که برای هر یک گنبدی به زندگی خاص ساخته بود و هر روز از هفته مهمان یکی از آنها بوده و قصه‌ای از هر یک شنیده است. بعد از این داستان‌ها نظامی از پریشانی کار ملک بر اثر غفلت بهرام از کارها و حمله ملک چین به ایران و داستان ظلم‌های وزیر و اشتباه بهرام و سرگذشت او را تا آنجا می‌آورد که به دنبال گور به غاری رفت و دیگر بازنگشت.

۵- **اسکندرنامه**: پنجمین مثنوی از این دفتر می‌باشد. این کتاب مجموعاً در ۱۰۵۰۰ بیت و شامل دو قسمت است که نظامی قسمت نخستین را «شرفنامه» و دومین را «قبالنامه» نامیده است. کتاب **شرفنامه** را نظامی به نام اتابک اعظم نصرالدین ابوبکر بن محمد جهان پهلوان، از اتابکان آذربایجان درآورده و به او تقدیم کرده است ...

نظامی در کتاب **شرفنامه** آنچه از داستان اسکندر پسر فیلفوس (فلیپ) را که فردوسی ناگفته گذاشته بود به رشته نظم درآورد. **شرفنامه** حاوی داستان اسکندر از ولادت تا فتح ممالک و بازگشت به روم است.

در اقبالنامه، سخن از علم و حکمت و پیغامبری اسکندر و مجالس او با حکماء بزرگ و زندگانی وی و انجام حکمایی است که با او مجالست داشته‌اند. شاعر در ترتیب این دو منظومه از مآخذی در باب داستان اسکندر، خاصه از اسکندرنامه‌ها با نقل اشتباهات تاریخی آنها استفاده کرد و در همه آنها به اقتضای نظم و مطالب، تصرفاتی نمود.

(کل این فصل برگرفته از صفا ذبیح‌الله، ۱۳۳۶، صص ۷۹۸-۸۰۶؛ زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۲، صص ۸-۳۶)

فصل دوم

خسرو و شیرین

❖ خلاصه منظومه خسرو و شیرین به روایت نظامی

❖ مقایسه روایت نظامی و فردوسی از خسرو و شیرین

❖ بررسی تاریخی شخصیت های منظومه خسرو و شیرین

- بهرام چوبین

- خسرو و پرویز

- شیرین

- فرهاد

بسمه تعالی

خسرو و شیرین از منظر نظری

داستان خسرو در منظومه‌ی خسرو و شیرین نظامی، از واقعیت و داستان روزگار پدرش هرمز و آنچه منجر به ولادت گشت، آغاز می‌گردد.

هرمز چهارم جانشین پدرش انوشیروان، در فرمانروایی همانند پدر عمل می‌نمود و با همه شادکامی و کامکاری آرزومند پسر بود.

چنین گفت آن سخن گوی کهن‌زاد	که بودش داستان‌های کهن یاد
که چون شد ماه کسری در سیاهی	به هرمز داد تخت پادشاهی ...
همان رسم پدر بر جای می‌داشت	دهش بر دست و دین بر پای می‌داشت
نسب را در جهان پیوند می‌خواست	بقربان از خدا فرزند می‌خواست (نظامی، ۱۳۳۳، ص ۴۰)

با نذر و نیاز بسیار، خداوند پسری به هرمز عطا نمود. که نامش خسرو نهادند. خسرو در زیبایی و کمال رشد می‌نمود و بزرگ می‌شد. در ده سالگی سواری و شکار، و در چهارده سالگی نظر در جستنی‌های نهران کرد و در دانش پیشرفت چشم‌گیر نمود.

بچندین نذر قربانش خداوند	نرینه داد فرزندی چه فرزند ...
مبارک طالعی فرخ سریری	طالع تاجداری تخت‌گیری
پدر در خسروی دیده تمامش	نهاده خسرو پرویز نامش ...
بهر سالی که دولت می‌فروزش	ره تعلیم دگر می‌نمودش ...
چنان مشهور شد در خوبرویی	که مطلق یوسف مصرست گویی ...
چو بر ده سالگی افکند بنیاد	سر سی سالکان می‌داد بر باد ...
چو عمر آمد به حد چهارده سال	آمد مرغ دانش را پر و بال
نظر در جستنی‌های نهران کرد	حساب نیک و بد‌های جهان کرد (همان، صص ۴۰-۴۲)

استاد دانایی - بزرگ امید - دانش‌ها به او آموخت. او عزیز کرده‌ی شاه بود و شاه دستور داد تا برای بقای عمر او در همه جا عدل برقرار گردد و هیچ کس حق تجاوز و تعدی به حقوق دیگران را نداشته باشد.

بزرگ امید نامی (مردی) بود دانا	بزرگ امید از عقل و توانا
زمین جو شده در زیر پایش	لک را جو بجو پیموده رایش ...
جهاندار از جهانش دوستر داشت	جهان چه بود ز جانش دوستر داشت
ز بهر جان درازیش از جهان شاه	ز هر دستی درازی کرد کوتاه (همان، ص ۴۲)

روزی از روزها، صبح زود خسرو به صحرا رفت و با دوستان و خاصان خود به صید و تماشا مشغول شد. غروب در راه بازگشت، در ده خرم و زیبایی بساط عیش و شادی افکندند.

خانه‌ای خواست و مجلسی با سماع و شراب آراست. صبح‌گاهان یکی از اسبان بد لگام بر کشتزار روستایی می‌رود و غلامی از همراهان خسرو نیز بر غوره‌یی چند از تاکستان دهقانی دستبرد می‌زند. فردا صبح به هرمز شاه خبر می‌دهند که دیشب خسرو و همراهانش رسم شکنی کردند و ...

هرمز شاه هم که خودش را همیشه متعهد به اجرای عدالت می‌دید، دستور داد تا متجاوزان را تنبیه کنند. پای مرکب شاهزاده را به خاطر آنچه که از کشت آن روستایی خورده بود قطع کردند.

تخت خسرو را به آن خانه‌ای که شب قبل در آن اتراق کرده بود بردند. غلامی را که غوره‌های باغ دهقان را خورده بود به آن دهقان بخشیدند و خنیاگر چنگی را هم که دیشب آوای چنگش همسایه‌ها را آزار داده بود را تنبیه کردند.

قضا را از قضا یک روز شادان	به صحرا رفت خسرو بامدادان
تماشا کرد و صید افکند بسیار	دهی خرم ز دور آمد پدیدار ...
ملک زاده در آن ده خانه خواست	ز سرمستی در او مجلس بیاراست ...
مگر کز تو سنانش بد لگامی	دهن بر کشته زد صبح بامی
وزین غوری غلامی نیز چون قند	ز غوره کرد غارت خوشه چند ...
ملک فرمود تا خنجر کشیدند	تکاور مرکبش را پی بریدند
غلامش را به صاحب غوره دادند	گلایی را به آبی شوره دادند
در آن خانه که آن شب بود رختش	به صاحب خانه بخشیدند تختش
پس آنکه ناخن چنگی شکستند	ز روی چنگش ابریشم گسستند
سیاست بین که می کردند ازین پیش	نه با بیگانه با دردانه خویش ... (همان، صص ۴۳-۴۵)

شاهزاده با همراهانش مردی پوزش خواهی نزد شاه رفتند. هرمز او را بخشید و ولیعهد سپاه کرد و خسرو وقتی از ترد پدر بازگشت راضی و عدالت‌گر می‌نمود .

چو خسرو دید کان خواری بر او رفت	بکار خویشتن لختی فرو رفت ...
شفیع انگیخت پیران کهن را	که نزد شه برند آن سرو بُن را ...
که شاهها بیش از اینم رنج منمای	بزرگی کن بخردان بر ببخشای
عنایت کن که این سرگشته فرزند	ندارد طاقت خشم خداوند ...
چو هرمز دیدکان فرزند مقبل	مداوای روان و میوه دل ...
سرش بوسید و شفقت بیش کردش	ولیعهد سپاه خویش کردش
از آن حضرت چو بیرون رفت خسرو	جهان در ملک داد آوازه نو
رخش سیمای عدل از دور می داد	جهانداری ز رویش نور می داد (همان، صص ۴۶-۴۷)

شبان هنگام خسرو، انوشیروان، جد خود را در خواب دید، که او را دلداری و مژده داد که به زودی در قبال چهار چیز عزیزی که از دست دادی به خاطر عدالت شاهانه، چهار چیز دیگر به تو می‌رسد که مایه خوشحالی و خرسندی تو خواهد گردید. دلارام خو برویی به نام شیرین، اسبی شبرنگ به نام شب‌دیز، چنگ زنی به نام باربد و تختی گوهر نشان و زرین. که دستیابی به این‌ها، آنچه را که خسرو در اجرای عدالت پدران از دست داده بود را به چند برابر جبران می‌کرد. شاهزاده چون بیدار شد خوابش را به کسی نگفت و منتظر ماند.

چو آمد ز لف شب در عطر سایی	به تاریکی فروشد روشنایی ...
نیای خویشتن را دید در خواب	که گفت ای تازه خورشید جهان تاب
اگر شد چار مولای عزیزت	بشارت می‌دهم بر چار چیزت ...
دلارامی تو را در بر نشیند	کزو شیرین‌تری دوران نیند
دوم چون مرکبت را پی بریدند	وزان بر خاطرت گردی ندیدند
بدست آری چنان شاهانه تختی	که باشد راست چون زرین درختی
به شبرنگی رسی شبدیز نامش	که صرصر در نیاید گرد گامش
سیم چون شه به دهقان داد تختت	وزان تندی نشد شوریده بختت
چهارم چون صبوری کردی آغاز	در آن پرده که مطرب گشت بی ساز
نواسازی دهندت باربد نام	که بر یادش گوارد زهر در جام ... (همان، صص ۴۶-۴۷)

چندی بعد شاپور ندیم و نقاش خسرو برایش نقل کرد که آن طرف دریای دربند بانویی حکمرانی دارد که از اران تا ارمن همه چیز در فرمان و ملکیت اوست. آن بانو نامش سمیرا است که به علت بزرگ منشی‌اش به او مهین بانو گویند. مهین بانو برادر زاده‌ای دارد که ولیعهدش است.

ندیمی خاص بودش نام شاپور	جهان گشته ز مغرب تا لهاو
ز نقاشی به مانی مژد داده	بر سامی در اقلیدس گشاده ...
از آن سوی کهستان منزلی چند	که باشد فرضه دریای در بند
زنی فرمانرواست از نسل شاهان	شده جوش سپاهش تا سپاهان ...
ز مردان بیشتر دارد سترگی	مهینه بانووش خوانند از بزرگی
شمیرا نام دارد آن جهانگیر	شمیرا را مهین بانوست تفسیر ...
درین زندان سرای پیچ در پیچ	برادر زاده‌ای دارد دیگر هیچ (همان، صص ۴۸-۵۰)

آن دختر بسیار زیبا، مانند پری است و همتایی ندارد، نامش چون لبش شیرین است. اسی تک تاز دارد به نام شبدیز که باد هم به گرد پایش نمی‌رسد. من از همه شگفتی‌هایی که در عالم دیدم، نه زیبا رویی چون شیرین و نه تک تازی چون شبدیز هرگز ندیدم.

خسرو با شنیدن این اوصاف ندیده دل در گرو عشق شیرین بست و چون صبر نداشت شاپور را به جستجوی شیرین فرستاد تا او را پیدا کرده و عشقش را به او باز گوید و اگر ممکن باشد او را راضی به پیوند کند.

پری دختی پری بگذار ماهی	به زیر مقنعه صاحب کلاهی
شب افروزی چُو مهتاب جوانی	سیه چشمی چُو آب زندگانی ...
فسونگر کرده بر خود چشم خود را	زبان بسته به افسون چشم بد را ...
نمک دارد لبش در خنده پیوست	نمک شیرین نباشد وان او هست ...
رخش تقدیم انجم را زده راه	فشانده دست بر خورشید و بر ماه ...
هزار آغوش را پر کرده از خار	یک آغوش از گلش ناچیده دیار ...
رخش نسرين و رویش نیز نسرين	لبش شیرین و نامش نیز شیرین
شکر لفظان لبش را نوش خوانند	ولیعهد مهین بانوش دانند ...
ز قهر زادگان ماه پیگر	بود در خدمتش هفتاد دختر ...
اگر حور بهشتی هست مشهور	بهشت است آن طرف وان لعبتان حور ...
بر آخر بسته داد ره نوردی	کز او در تک نیابد باد گردی ...
نهاده نام آن شبرنگ شبیدیز	بر او عاشق‌تر از مرغ شب آویز ...
نه شیرین‌تر ز شیرین خلق دیدم	نه چون شبیدیز شبرنگی شنیدم ...
چنان آشفته شد خسرو بدان گفت	کزان سودا نیاسود و نمی‌خفت ...
باید شدن چون بت پرستان	به دست آوردن آن بت رابدستان ... (همان، صص ۵۰-۵۵)

شاپور زمین بوسید و به راه افتاد. نه استراحت کرد و نه خوابید تا به سرزمین ارمن رسید. در کوهستان ارمن در دیری سنگی یک شب استراحت کرد و از صحبت پیران دیر، متوجه شد که شیرین با هفت تن از یارانش، در همان موقع در اطراف کوه به تفرج آمده و فردا در چمن گاه زیبایی پائین کوه خواهد آمد.

زمین بوسید شاپور سخندان	دایم باد خسرو شاد و خندان
نخسبم تا نخسبانم سرت را	که نیایم تا نیارم دلبرت را ... (همان، ص ۵۵)

شاپور سحرگاه قبل از آمدن دختران، به آنجا رفت. صورت خسرو بر پاره بی از کاغذ کشید و آن را در همان حوالی روی یک تنه درخت چسباند.

فردا روز شیرین با دوستانش به آنجا آمد و به رقص و شادی و بازی پرداخت. در آن گیرودار از دور چشمش به آن تمثال افتاد و خواست تا آن را برایش بیاورند. چون از نزدیک به آن نگاه کرد، دل از دست بداد و چنان محوش شد که نه می‌توانست بر زمیانش بگذارد و نه می‌توانست در دستش نگه دارد.

دوستانش ترسیدند که شیرین گرفتار آن عکس شود پس آن را گرفته، پاره کردند. و وقتی آن را خواست گفتند که احتمالاً دیوان آن صورت برداشته و گم کرده‌اند. آن گاه بهانه آوردند که این سرزمین زاده‌گاه پریان است و باید بر جایی دیگر بروند.

پگه تر زان بتان عشرت انگیز	میان در بست شاپور سحرخیز ...
خجسته کاغذی بگرفت در دست	بعینه صورت خسرو در او بست
بر آن صورت چو صنعت کرد لختی	بدو سایید بر ساق درختی
وزان جا چون پری شد ناپیدار	رسیدند آن پری رویان پریوار ...
در آن شیرین لبان رخسار شیرین	چو ماهی بود گرد ماه پروین ...
چو خودبین شد که دارد صورت ماه	بر آن صورت فتادش چشم ناگاه ...
بهر دیداری از وی مست می شد	بهر جامی که خورد از دست می شد ... (همان، صص ۵۹-۶۰)

روز بعد شیرین با دوستانش به مرغزاری دگر رفتند، اما باز در آنجا شیرین در حین بازی آن عکس را دید که شاپور صبح قبل از رفتن آن‌ها، بدانجا رفته بود و آن تمثال زیبا را بر کاغذ کشیده و به درخت زده و در نقطه دید شیرین نهاده بود. شیرین دوباره با دیدنش از خود بی خود شد، روحش پر کشید و زبانش بند آمد. یک لحظه پیش خودش فکر کرد این صورت خیالی است و نباید به آن دل ببندد. دختری را فرستاد تا صورت را برایش بیاورد، او هم رفت و دست خالی باز گشت و گفت آن صورت نمایی، بازی است که پریان با تو می‌کنند و بنا به خواست یارانش، شیرین از آن سرزمین عزیمت کرد و به دشت دیگری رفت.

دگر باره چون شیرین دیده بر کرد	در آن تمثال روحانی نظر کرد
به پرواز اندر آمد مرغ جانس	فرو بست از سخن گفتن زبانش ... (همان، صص ۶۱)

به سروی زان سهی سروان بفرمود	که آن صورت بیاور نزد من زود
برفت آن ماه و آن صورت نهان کرد	به گل خورشید پنهان چون توان کرد
بگفت این در پری بر می‌گشاید	پری زین سان بسی بازی نماید (همان، صص ۶۱-۶۲)

شیرین باز در دشت سوم، چشمش به آن صورت دلربا افتاد و این دفعه خودش رفت و عکس را برداشت. اما به آن عکس چنان دل باخت که کارش به هذیان گویی کشید. دختران که این وضعیت را دیدند متوجه شدند که قضیه دیو و پری نیست و نباید از آن سرسری بگذرند.

شیرین که سخت دل‌باخته تمثال شده بود از آنان درخواست کرد تا عکس را برداشته و به هر کسی که از آن حوالی می‌گذرد، نشان داده و از او درباره صورت پرسند .

آنان نیز چنین کردند، اما هیچ کس از درستی آن اطلاعی نداشت. در این میان شاپور مانند رهگذری بی خیال از آنجا گذشت و به شیوه مغان آوازی زمزمه می‌کرد. شیرین به محض دیدنش گفت: این مغ را صدا کنید و از او سؤال نمایید.

بدان گلشن رسید آن نقش پرداز	همان نقش نخستین کرد آغاز
پری پیکر چو دید آن سبزه خوش	به می بنشست با جمعی پرپوش
دگر ره دید چشم مهربانش	در آن صورت که بود آرام جانش .. (همان، ص ۶۳-۶۵)

برآمد ناگه آن مرغ فسون ساز	به آئین مغان نبود پرواز
چو شیرین دید در سیمای شاپور	نشان آشنایی دادش از دور ...
اشارت کرد کان مغ را بخوانید	وزین در قصه با او برانید ... (همان، ص ۶۵)

شاپور هنگامی که عکس را نشان دادند، گفت که در این باره سخنی نمی‌توانم بگویم و اگر رازی هم در آن هست آن را با هر کسی نمی‌توان گفت و چون شیرین بیشتر اصرار کرد، شاپور گفت: حکایت این صورت را تنها با تو در جایی که کسی نباشد می‌گویم.

نقاش وقتی با شیرین تنها شد، حکایت حال خسرو و عشق او را برای شیرین نقل کرد و شیرین که سخت دل‌باخته خسرو شده بود، از او چاره و راه حل خواست. شاپور گفت: روز بعد به بهانه نخجیر از قصر بیرون بیا و سوار بر شب‌دیز شو و در میانه راه ناگهان از یاران جدا شو و با شتاب به مداین برو .

انگشتی را هم که از آن خسرو بود را به شیرین داد و گفت: وقتی به مداین رسیدی به مشکوی خسرو برو. این انگشتی را به نگهبانان مشکوی نشان بده و داخل برو و اگر خسرو را نیز در راه دیدی انگشت را نشان بده و به او بپیوند.